

در میان گذاشتیم. از روزهای اول جنگ کارمان شروع شد و تازمانی که به گشت نیاز باشد، این اقدام ادامه دارد. روزهای اول، با خودش فکر می کرد نکند در این اوضاع اقتصادی، مغازه داران محلی برای تهیه نسیه ما بحتاج، رویش را زمین بیندازند و قبول نکنند. اما از همان ابتدا کاسبان محله با روی خوش به او گفتند بیاید هر چه لازم دارد ببرد و به فکر پولش نباشد. مجید آقامی گوید: همدلی اهالی مثال زدنی است. به عنوان مثال مردم به طور خود جوش به کلانتری رفتند و گفتند ماشینشان را برای گشت در اختیار کلانتری می گذارند.

او حرفش را این طور دنبال می کند: در زمان هشت سال دفاع مقدس هم یکی از اهالی محله مان و انتی داشت که برای جمع آوری کمک های مردمی در محله دور می زد. مردم هر چه داشتند در طبق اخلاص می گذاشتند و کمک می کردند. در مسجد، بسته بندی مواد غذایی انجام می شد و بسته ها را به جبهه می فرستادند. این روزها هم مردم با پول، یا با در اختیار گذاشتن ماشینشان به نیروهای کلانتری و بسیج، پشت هم ایستادند و نشان دادند همان مردم سال های دفاع مقدس هستند.



دعا برای سلامتی حافظان امنیت

ریحانه و مهرانه دو خواهر یازده و هشت ساله هستند که برای حافظان امنیت نقاشی کشیده اند بادل نوشته ای در کنار آن. این دو خواهر از صدا های پدافند می گویند و حسن ناخوشایندی که به آن هاداده است. هنگامی که متوجه شدند که حافظان برای برقراری امنیت اهالی گشت می زنند در دل نوشته ای به آن ها خلاقوت گفتند.

رقیه گرچی یازده ساله هم می گوید: برای سلامتی سربازان و حافظان امنیت نذر کرده ام. بعد از هر نماز برایشان صلوات می فرستم. امیدوارم با خوردن شکلات کامشان شیرین شود. نامه و نقاشی مان را هم ببینند و خوشحال شوند.



نذرهای مشترک برای نابودی دشمن

فاطمه سادات عابد هم بانویی فعال در امور مسجد است. آشپزی اش حرف ندارد و این روزها هم در کنار پخت غذا، هرکاری را که می تواند، انجام می دهد. چادرش را دور کمرش بسته و در این هوای گرم روزهای اول تابستان، عرق صورتش را پوشانده است. باین حال، لیخند برب دارد و پیرانزی است. او از زمان دفاع مقدس یاد می کند که در فریمان در حیاط بزرگ همسایه شان جمع می شدند و ادامه می دهد: آنجا برای رزمندگان تشری، مربی، کنسرو و نان درست می کردیم. آن ها را بسته بندی و با وانت و کامیون راهی جبهه می کردیم. فاطمه خانم آن زمان دختری ده ساله بود و به یاد دارد که همراه خانواده اش برای بدرقه رزمندگان و تشییع پیکر شهید می رفت.

فاطمه خانم که همسرش از جانبازان هشت سال دفاع مقدس است، استکان چای را که به دست دارد، زمین می گذارد و از لحظه های اولی می گوید که پدافند عمل کرد: «همسر من تاصدا راشنید گفت یاد جنگ و جبهه افتاده است. همسایه هایمان با این صداها غریبه بودند و ما به آن ها می گفتیم که این صدا های جبهه خودی است. نگرانی ندارد.»

عابد هر روز بعد از نماز ظهر و عصر در مسجد

آرد، خمیر درست می کردیم و نان می پختیم، خشک می کردیم و برای رزمندگان می فرستادیم. خیاطی بلد نبودم، اما دکمه لباس ها را می دوختم، کش شلوار ها را می کشیدم. آن قدر شال و دستکش و کلاه بافتنی بافتم که حسابش از دستم در رفته است. حالا که چشم و دستش یاری نمی کند، آمده و گوشه ای از کار آشپزی را گرفته است. او می گوید: آن شبی که پدافند عمل کرد و صدای انفجار بلند شد، خیلی هادستیاچه شده بودند. بچه های کوچک را آورده بودند مسجد. بزرگ ترها بغلشان می کردند و برایشان قصه می گفتند و برای اینکه نترسند، شکلات دستشان می دادند. همه دنبال این بودند که نگذارند کسی احساس ناامنی کند. فضا همان فضای دوران دفاع مقدس بود فقط شکل دشمن عوض شده. اما مردم، مثل همیشه، یکدل پای کار ایستاده اند.

سنگری به نام مسجد



طیبه دلیری یکی از بانوان فعال محله است که اهالی، مادر حامد، صدایش می زنند. بزرگ شده مشهود است، اما در سال های دفاع مقدس به دلیل کار همسرش به شیراز رفته بودند. ۳۵ سال قبل که دوباره به مشهد برگشتند، در این محله ساکن شدند. خادم خواجه باصلت، حرم رضوی و مداح و ذاکر اهل البیت^(ع) و مسئول امور اجرایی بسیج خواهران مسجد امام حسن مجتبی^(ع) است.

خرید های شام و کارهای اجرایی با طیبه خانم است و مجال چندان برای گفت و گو ندارد. هنگام مصاحبه، با تلفنش زنگ می خورد و برای هماهنگی کاری صدایش می کنند. کنار مان نشسته اما هوش و حواسش پی رتق و فتق کارهای شام است. طیبه خانم می گوید: آن روزها همه مردم شیراز در حیاط خانه هایشان سنگری داشتند که در آن یک بطری آب، نان، فانوس و کمک های اولیه را گذاشته بودند. ما هم در حیاطمان چنین سنگری داشتیم. به محض اینکه صدای آژیر قرمز بلند می شد، پسر را بغل می کردم و به پناهگاه می رفتم. در این روزها که گاهی پدافند عمل می کرد و همسایه ها و بچه ها می ترسیدند، به آن ها می گفتم این صدای پدافند خودی است. باید خوشحال باشیم که آن ها هوشیار و در حال دفاع از آسمان شهرمان هستند. برایشان از آن روزهایی که در شیراز بودم، می گفتم و برای اینکه کمتر احساس ترس کنند، به آن ها خوراکی می دادم و می گفتم به زودی صداها قطع می شود و وضعیت به حالت عادی بر می گردد.

طیبه خانم دلیر درباره طبخ شام در این شب ها می گوید: بانیاں پیشنهاد طبخ شام را به بسیج خواهران مسجد دادند. قبول کردیم و شام به طور ثابت در همین مسجد آماده می شود. ناهار ظهر به طور چرخشی در پایگاه و مساجد سطح محله پخته می شود.

او برای اینکه غذای ناهار و شام تکراری نشود، برنامه غذایی برای مسجد در نظر گرفته است: همه نوع غذایی هم در آن هست، از فلافل و آبگوشت گرفته تا قیمه و قورمه سبزی و استامبولی. هر روز طبق همان برنامه، دیگری برای پنجاه تا هفتاد نفر بار می گذارند. خریدها برای شام شب را او به اتفاق یکی دیگر از بانوان، از مغازه هایی که در محله برایشان مشخص کرده اند، انجام می دهند و در اختیار بانوان آشپز می گذارند. ساعت شروع پخت و پز هم بسته به نوع غذا فرق دارد. برای مثال، روزی که فلافل درست کرده اند از صبح تا غروب درگیر بوده اند. اما به طور معمول برای سایر غذاها، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع می کنند.

علاوه بر هزینه ای که بانیاں برای تهیه و طبخ غذای پرداخت می کنند، نمازگزاران و اهالی محله هم برای این کار خیر پیش قدم شده اند. آن ها غذا را می پزند و در ظرف های مناسب بسته بندی می کنند. بعد از نماز مغرب و عشا چند نفر از حافظان امنیت محله به مسجد می آیند و شام را تحویل می گیرند. این پایان کارشان نیست. بانوان دست به دست هم می دهند، ظرف ها و محیط مسجد را تمیز کرده و برای فردا آماده می کنند.

کار گروهی اهالی محله

مجید که بزرگ شده محله زار عین و بسیجی است، در این روزها رابط بین حافظان امنیت و بانوان بسیجی است. او می گوید: از همان روز اولی که این رژیم غاصب به کشورمان حمله کرد، بسیجی های محله، برای گشت اعلام آمادگی کردند. در این بین ما هم به فکر تهیه ناهار و شامشان افتادیم. آن ها توفیقی ندارند اما ما خواستیم کاری مردمی برایشان انجام دهیم. موضوع را با فعالان فرهنگی و بزرگ ترهای محله